مهر

گزارشی از حال و روز زلزله‌زدگان کرمانشاهی؛

دلزده از سیزده بدر همیشگی

کارنامه عملکردمان را دست راست می‌گیریم؟

سیامک صدیقی

پیگیری ناگهان همه چیز سیاه شد؛ از آن تاریکی‌ها که دلت هرّی می‌ریزد؛ انگار قرار است شومی غلیظی روی سرت آوار شود؛ ...و زلزله به جان کرمانشاه افتاد.

به کرمانشاه خوش آمدید؛ عروس زاگرس اینگونه ساده آغاز می‌شود و خانه‌ها با آواری که روی دوششان فرو ریخته به استقبال می‌آیند، چونان دختری «گیسو فروهشته به دامن».

ویران با بوی خاک و صدای شیونی که روی خرابه‌هایش چرک-مرد شده است.

«می‌زند فریاد و امید کمک دارد».

و مردمانی که ویرانه‌ها را هم ترک نکرده‌اند؛ توی چادرها، به خانه‌شان چشم دوخته‌اند که دیگر نیست و بچه‌هایی که زلزله به جای تصویرهای موهوم، هر شب خواب‌هاشان را خیس می‌کند.

اینجا کرمانشاه است؛ شهری روی گسل.

برداشت اول؛ منطقه پاونار؛ سرپل ذهاب

غم، بارزترین ویژگی چهره مردی بود، ایستاده در کنار آوار؛ دست حلقه زده بر شالی که «جافی»اش را استوار کرده، با سبیل پرپشت که روی صورت لاغر و مغمومش خوب چفت نشده است؛ نشانه‌ها کرمانشاهی بودنش را فریاد می‌زنند.

سلام آغاز گفت‌وگوی ما می‌شود و مرد را به اکنون باز می‌گرداند؛ با اشک ماسیده بر گوشه چشم، لبخند می‌زند و ما را به «هیچ» دعوت می‌کند. دست زمخت کارگری‌اش را به سمت آوار می‌گیرد و تعارفمان می‌کند. خانه‌ای که دیگر نیست.

هر سو که بنگری، مردان و زنانی ایستاده، نظاره‌کنان آوارند.

«سوگواران در میان سوگواران»

ادامه پاونار

با یک لبخند فراخوانده می‌شوم؛ جوانی ایستاده بر ورودی چادر، بی‌هیچ کلامی مرا میهمان روایت شب هولناک زلزله می‌کند.

هجوم حکایت‌های تلخ را طوری با لبخند در می‌آمیزد که به یقین می‌رسم: «نهایت تراژدی، کمدی ست»

دستش را به سمت داخل چادر می‌گیرد: با برادرم؛ -جوانی پا تا کمر در گچ توی چادر ولو شده است و با لبخند غنی شده‌اش کاملا غیرمترقبه به جمع دو نفره ما اضافه می‌شود-.

...: همین چند ماه پیش، به هزار بدبختی پدر را راضی کردیم نصف گوسفندها را بفروشد و ما را شهرنشین کند. پدر به التماس راضی شد.

بعد به حجم مچاله شده ساختمان روبه‌رو اشاره می‌کند و می‌گوید: کلی هم قرض کردیم و یک واحد از این آپارتمان را خریدیم، اما باز پولمان نمی‌رسید، مجبور شدیم برای یک سال واحدمان را رهن بدهیم.

حالا قرض‌ها مانده، خانه‌ای که ویرانه شده، گوسفندهایی که پوچ شدند و ۲۰ میلیون هم مانده که باید به مستاجر بدهیم.

و دو برادر به قهقهه می‌افتند.

«یکی داستان است پر آب چشم»

برادر به جبر در چادر مانده ادامه روایت را می‌گیرد: زلزله توی کرمانشاه جاگیر شده؛ لعنتی دست از سر ما بر نمی‌دارد. ما اینجا هر شب روی ویبره هستیم.

کارشناسان می‌گویند پس‌لرزه است؛ اما ماجرا برای این مردم، حکایت مارگزیده است و ریسمان.

برداشت دوم؛ زغفران؛ سرپل ذهاب

آب را رها می‌کند روی حجمی از کف که سر و صورت بچه ۴-۵ ساله‌ای را پوشانده است. تن بچه از هجوم ناگهانی سرما، توی خودش مچاله می‌شود.

«بچه‌ها را توی مستراح می‌شورم، یک مستراح داریم و ۴۰ نفر؛ بعضی‌ها هم می‌آیند و با بدبختی ما عکس می‌گیرند».

آن قدر غلیظ صحبت می‌کند که فقط حدس می‌زنم این جملات را گفته باشد.

«دو برادرم را زلزله با خودش برد، توی یک چشم به هم زدن همه چیز ما را برد.»

...اینجا طاقتش تمام می‌شود. چادری را که دور کمرش پیچیده بود، باز می‌کند و می‌گیرد جلوی صورتش. ناله موزون کردی از زیر چادر بیرون می‌ریزد.

شکسته‌تر از ۴۰ سالی است که می‌گوید؛ زنی در حاشیه سرپل؛ لب که باز می‌کند، شکایت سرریز می‌شود. به ساختمانی در چند متری‌اش اشاره می‌کند که نیست: جنازه سه دختر بچه را از همین جا بیرون کشیدند؛ همسایه ما بودند، شب‌ها هر سه تایی با شیطنت توی خوابم می‌رقصند. هر شب.

برداشت سوم؛ شهرک زراعی؛ سرپل ذهاب

در میان این حجم آوار، خانه‌ها، هم‌قد و قواره شده اند. شهر و روستا، بالا با پایین همه یکی شده است. تنها یک «تکان»، این گونه برساخت‌های ارزش‌گذاری ما را به سخره گرفته است.

ادامه آوار به «شهرک زراعی» می‌رسد؛ روستایی دیگر در حاشیه سرپل‌ذهاب.

در چند متری یک کانکس سفید، چمباتمه زده و بیل فرتوتی را سخت در آغوش گرفته است. شرّه عرق روی صورتش می‌چرخد و می‌رقصد و هنّ و هنّ نفس یک لحظه رهایش نمی‌کند. با پوشش کاملا کردی و با لبخندی که زیر سبیل‌های اغراق شده‌اش پنهان است، خوش آمد می‌گوید.

نشسته-ننشسته، همسرش با لباس رنگارنگ کردی، چای رنگ و رورفته‌ای را می‌آورد؛ تنها موجودیِ میزبان برای پذیرایی.

بعد چنان زل همسرش می‌شود و گوش می‌دهد که انگار اولین‌بار است صحبت‌های هزار بار به تکرار رسیده‌اش را می‌شنود: «نزدیک ساعت ۱۰ شب بود. آمده بودم خانه پسرعمویم و کم کم می‌خواستم برگردم. داشتم بلند می‌شدم که با یک صدای وحشتناک ناگهانی، برق‌ها رفت و تاریکی پخش شد توی خانه. تا به خودمان بیاییم، دنیا شروع کرد دور سر ما چرخیدن.»

بعد دو پرده هیجانِ بیشتری به لحنش می‌دهد: اصلا نمی‌شد فرار کرد. بلند که می‌شدیم زلزله دوباره پرتمان می‌کرد. باورم نمی‌شد که نمی‌توانم یک لحظه سرپا بند شوم.

زنش شروع می‌کند به گریه کردن و آوای حزن‌انگیز نامفهومی ریز ریز روی لبش تکرار می‌شود.

مرد زل می‌زند به مویه‌های آشنای زن: حرکت ترک‌های دیوار را به چشم خودم می‌دیدم و می‌دویدم. با تمام توان خودم را بیرون رسانده بودم. چنان ناله و فریادی توی هوا پخش بود که انگار قیامت شده است؛ همه فریاد می‌زدند و کمک کمک می‌کردند. سرگیجه گرفته بودم. باید چه کار می‌کردم؟؟ یک هو یادم افتاد زن و سه پسرم کنارم نیستند. دیوانه شده بودم، مثل شیر زخم خورده دویدم سمت خانه‌مان».

ادامه شهرک زراعی

کمی آن سوتر، مرگ، گفت‌وگوی عادی یک گروه چند نفره است؛ مرد میان سال، دست به هر سو که می‌چرخاند، مرگ-جای چند نفر را نشان می‌دهد: اینجا خانه‌ای بود که دختر ۹ ساله را با کتاب هایش از آوار بیرون کشیدند. ساختمان کناری قاتل دختر ۲۲ ساله شد که تازه شوهر کرده بود. این ور عمویم زیر آوار ماند. آن‌ور...

و همین طور ۳۲ نفر را توی صحبت‌هایش از زیر آوار بیرون کشید و کفن پوشید.

خانواده ۵ نفره‌اش را توی یک کانکس چند متری جا داده و بدجور دمغ است. به نیسان آبیِ رنگ و رو رفته‌ای که انباشت میوه‌های پشتش بوی کاسبی می‌دهد، اشاره می‌کند و می‌گوید: دقیقا ۵۱ روز بود که از اجاره‌نشینی خلاص شده بودم. ۵۱ روز توی این خانه خوابیدم؛ ...و تمام.

بعد با یک لبخند کشدار، روایتش را به دستشویی انتهای حیاط می‌برد: فقط این مستراح سالم ماند. باز خدا را شکر که کار همسایه‌ها را راه می‌اندازد.

به سیاق «مولانا»، روایت‌ها را نیمه‌تمام رها می‌کند و داستان دیگری از سر می‌گیرد؛ این بار داستانش را به حضور ناگاه زلزله گره می‌زند: بعد از زلزله، مردم کرمانشاه ۱۰ سال پیر شدند؛ همه جا فریاد و زاری بود؛ نمی‌دانستیم باید فاتحه بخوانیم، جنازه‌ها را بیرون بکشیم، به درد و دل‌ها گوش دهیم؟ شما بودید چه می‌کردید؛ لابه لای این همه شیون و جنازه؟

و در میان این همه مصیبت، قدرشناسی را از یاد نمی‌برد: سه روز اول، توی نیستان خوابیدیم، ترس بود و آوار. اگر کمک‌های این مردم نبود، از بین می‌رفتیم؛ ما مدیون مردم ایران هستیم؛ غیرت‌شان را که دیدیم، سرپا ایستادیم.

برداشت چهارم؛ محله فولادی، مسکن مهر

ویرانی، ویرانی و ویرانی؛ زلزله اینجا از بن جان مایه گذاشت؛ گورستان آباد کرد.

محله فولادی، چه باژگونه نامی!

و مسکن‌های بلندمرتبه مهر، چه نامهربان.

خانه‌ها آغوش به آغوش، آوار شده اند؛ «چون دل یاران که در هجران یاران»

داغی که زلزله اینجا برجای گذاشت، از ذهن این مردم «بیرون نمی‌توان کرد، حتی به روزگاران»؛ از پدرها کمرها شکست و از مادرها، نفس‌ها گرفت.

در این شوم کده که هنوز خنده از ته دل رهای کودکان آن، توی کوچه‌ها جاری ست، رهگذری نیست، مرگ پرسه می‌زند و صدای پارس سگ‌ها در دوردست.

اندوه روی دلت آوار می‌شود؛ اندوه بر اندوه؛ آوار بر آوار.

ادامه محله فولادی، مسکن مهر

«نعره»ای که ناگهان از آسمان بیرون ریخت، او را با خودش برد به دوران کودکی؛ زمانی که فریادِ «انفجار» به خنده‌های گاه و بی‌گاهش هم رنگ اضطراب می‌زد: «صدا شبیه صدای بمب بود؛ از آن انفجارهایی که زمان جنگ بارها شنیده بودم».

با آن لباس‌های رنگ رنگ کردی، کنار چند بانوی دیگر دور شلنگ آب نشسته و یک بشقاب چینی را وسواس‌گونه کف مال می‌کند: آسمان طوری غرید و چنان نعره‌ای زد که بی‌اختیار هجوم بردم به سمت در.

با هر کلمه‌ای که تکرار می‌کند، وحشت، توی صورتش راه می‌رود، با استرس کلمه‌ها را کنار هم می‌گذارد: دنیا همین طور دور سرم می‌چرخید؛ ۴طبقه را با جیغ زنان پایین می‌رفتم و دائم توی راه پله از این ور به آن ور پرت می‌شدم.

بعد انگار از به یادآوردن موضوعی خجالت کشیده باشد، سر پایین می‌اندازد، به زمزمه می‌گوید: «نفهمیدم چطور چهارطبقه را پایین آمدم، اما وقتی آسمان را بالای سرم دیدم، یادم افتاد بچه‌ها و شوهرم توی ساختمان مانده‌اند. باورم نمی‌شد؛ فراموش‌شان کرده بودم.»

-در آن روز آن چنان وحشت سرتاپای انسان را فرا می‌گیرد که مادران شیرده، کودکان شیرخوارشان را فراموش می‌کنند و هر بارداری جنین خود بر زمین می‌نهد، مردم را مست می‌بینی، در حالی که مست نیستند. «سوره حج»

این بار برعکس همه، تمام پله‌ها را بالا می‌دود

«برعکس می‌گردم طواف خانه‌ات را

دیوانه‌ها عاقل به عاقل فرق دارند».

ادامه محله فولادی؛ مسکن مهر

انگشت‌هایش را سمت من می‌گیرد؛ پر خراش مانند ویرانه‌های سرپل. با ناخن‌هایی که نصفشان نیستند.

اشک بدون اجازه راه می‌افتد روی صورتش؛ می‌گوید: عذاب وجدان ولم نمی‌کند.

و صدای هق هق می‌پیچد لابه لای آوار.

به دست‌هایش نگاه می‌کند که بیل شده بودند، کلنگ شده بودند، تیشه شده بودند: همه با چنگ و ناخن آوار بر می‌داشتیم. مثل دیوانه‌ها خاک و سنگ را کنار می‌زدیم، اما آوار تمام نمی‌شد. صدای «فش» «فش» گاز توی کوچه‌ها با زجه زنان و گریه کودکان قاطی شده بود و یک لحظه بند نمی‌آمد. دیوانه شده بودم؛ وحشتناک ترین شب زندگی ام بود.

«شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حائل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها»

کنار حجم خمیده ساختمانی می‌ایستد. از ۱۵نفری نمی‌گوید که زیرِ تا شدن آهن هایش، مرده بودند، از بیرون کشیدن جنازه‌ها نمی‌گوید،... سکوت می‌کند. از شیونی می‌گوید که هنوز توی دالان‌های گوشش گیر کرده است و بیرون نمی‌رود: تا صبح صدای زجه زنانه بود، گوش‌هایم را گرفته بودم اما قطع نمی‌شد. توی سرم وول می‌خورد. هنوز هم توی سرم شیون می‌زنند.

ادامه محله فولادی، مسکن مهر

تا چشم کار می‌کند، ویرانه‌های تا دوردست، و یک همسایگی مسالمت آمیز میان چادرها، کانکس‌ها و آوار. و هنوز روزها و شب ها، پس لرزه سراغشان را می‌گیرد؛ هراس رهایشان نمی‌کند.

عرق، توی هرم گرمای چادر، شره می‌کند. صورت بچه‌ها گل انداخته اما بازی کودکانه با این چیزها رها نمی‌شود. با چند سنگ برّاق و دو عروسکی بازی می‌کنند که یکی سر ندارد و دیگری پا؛ از لابه لای آوار بیرون شان کشیده اند.

میان تفاوت حیرت آور دمای بیرون و درون چادر، چسبیده به شوهرش می‌نشیند : توی بازار کرمانشاه یک سرویس چینی دیده بودم که از ذهنم بیرون نمی‌رفت. چند ماه روز و شب به شوهرم می‌گفتم چینی‌ها را بخرد. از من اصرار و از او انکار.

بعد لبخندش می‌چسبد به ادامه یادآوری ها: ما زن‌ها بلدیم چطور پیروز شویم؛ و بلند بلند می‌خندد.

مرد اما حتی لبخند نمی‌زند.

هنوز هم دارند قسط چینی‌ها را می‌دهند؛ ماهی صد هزار تومان: داشتیم تلویزیون می‌دیدم که ویترین چینی‌ها تکان تکان خورد و ناگهان روی ما افتاد.

و جابه‌جایی سریع لبخند و بغض در چهره زن شوکه‌ام می‌کند؛ سکوووووت: همان چینی‌ها عزرائیل ما شد؛ پای شوهرم و دست دخترم را شکست؛ به شوهرم گفتم دیگر هیچ چیز نمی‌خواهم.

مهر

برداشت پنجم؛ قره بلاغ اعظم

زلزله روستاها را هم تکانده است؛ لباس‌های رنگ رنگ مردان و زنان، اینجا یکسره به سیاهی می‌زند؛ روستایی در چهارکیلومتری سرپل.

کانکس، با هم آغوشی دو فرش ناهمگون که پاره‌های بزرگ تر را از زیر آوار بیرون کشیده اند، میزبانی می‌کند؛ یک آشپزخانه کوچک، یک حجم برآمده رخت خواب و سه نفر که روی زمین نشسته‌اند.

پدر دو پا در گچ، پسر دست تا کتف در آتل و دختر با پلاتین در پا؛ و یک قاب سیاه با دختری که شادی هنوز توی صورتش قهقهه می‌زند.

مردان با خوش‌آمدگویی اغراق شده به استقبال می‌آیند، و دختر با ناله، با اشک و نوازش روی قاب عکس: جلوی تلویزیون خوابش برده بود. چادر را که روی سرش کشیدم، خانه آوار شد روی سرمان.

و طوری اشک راه می‌افتد روی صورتش که تا آخر مجبور به سکوت می‌شود.

پدر لابه‌لای روایت دخترانه او، به ویرانه‌های بیرون خیره می‌شود، چشم‌های ورم کرده از اشک را می‌دزدد و به زمزمه ماجرا را به نقطه می‌رساند: همسایه‌ها ما را از زیر آوار بیرون کشیدند. آن شب توی روستا همه دنبال جنازه بودند؛ راضی‌ام به رضای خدا.

و اشک پدرانه مرد کرد جاری می‌شود.

برداشت ششم؛ روستای سرآب

ما همراه با بدبختی به دنیا آمدیم.

رنگ سیاه پاشیده روی تمام قامت مرد، بوی مصیبت می‌دهد؛ توی روایتش، کودک ۵ساله‌اش را از زیر آوار بیرون می‌کشد و توی قبر می‌گذارد.

سیگار پشت سیگار و چند شیار بر روی پیشانی که روزهای آینده عمیق‌تر خواهد شد.

سر آب؛ اسم زیبای روستایی در کرمانشاه که آوار روی همه نیک‌رویی‌اش فرش شده است.

برادر میان‌سالش را نشان می‌دهد؛ عقب مانده است. می‌گوید: مرا یاد خودمان می‌اندازد. یاد حال و روز کرمانشاه.

صدایش میان عصبانیت به لرزه می‌افتد: با آن همه آواری که رویش افتاد، تعجب می‌کنم که نمرد؛ سبحان‌الله، خدا نخواست که بمیرد.

برداشت هفتم؛ روستای کوئیک

اسم روستای دامنه‌نشین کردتبار کوئیک، با لرزهای زمین، روی زبان‌ها افتاد؛ زلزله دست در دست مرگ، روی روستا ماله کشید و حیات دوسوم مردمانش با یک لرزه به پایان رسید.

زلزله داغش را اینجا به همه «هبه» کرد؛ چونان خوان یغمای اندوه.

مصیبتِ بزرگ جز آدمیان و ستوران، آن گونه بر کوه زد که سنگ پاره‌های آن هر سو یله شد و کوه سترگ، پیش چشم زلزله کمر خم کرد.

اینجا کسی درباره آن پیشامد هولناک حرف نمی‌زند، زل می‌زند...

«بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران

کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران»

توی ایوانی که خانه آن دیگر نیست، سیاه‌پوش نشسته و چای را داغ داغ، هورت می‌کشد.

قاب عکس را که نشانم می‌دهد؛ هفت نفر توی آن، درست جایی ایستاده بودند که حالا من ایستاده‌ام.

لبش به تصویر می‌چسبد؛ یک کلمه می‌گوید: فقط من زنده‌ام.

ادامه روستای کوئیک

«با من رازی بود

که به کوه گفتم

با من رازی بود

که به چاه گفتم»

و سکوت نشانه هزاران فریادی است که نمی‌توان زد...

مردان کوئیک سکوت کرده‌اند.

و لابه‌لای این سکوت، زنی را در دوردست نشانم می‌دهد؛ غرق در سیاهی. به نجوا می‌گوید: دخترم است.

و تراژدی‌اش را اینگونه آغاز می‌کند: دیوانه‌وار آوار کنار می‌کشیدم و نوه دو ساله‌ام را به التماس فریاد می‌زدم؛ سه ساعت تمام، فقط فریاد می‌زدم و انگشت لای خاک و شیشه فرو می‌بردم؛ بهت، صدا را توی گلوی دخترم خشک کرده بود.

و کمد زهوار در رفته را که بلند می‌کند: تلاقی چشم‌های ما آغاز شد. بدن دو ساله‌اش سرد شده بود و من از تلاقی چشم‌هایم با دخترم می‌ترسیدم. مردد بودم. نمی‌دانستم توی آن شرایط نوه ام را از آغوش آوار بیرون بیاورم یا نه. به دخترم که نگاه کردم، دلم می‌خواست همه چیز همان لحظه تمام می‌شد... دلم معجزه می‌خواست.

برداشت.... ناتمام

هر یک چندی یکی برآید که: من‌ام

با نعمت و با سیم و زر آید که: من‌ام

چون کارک او نظام گیرد چندی

ناگه اجل از کمین درآید که: من‌ام!/ «خیام»

روایت مرگ برای این مردم کهنه نمی‌شود؛ لب که باز می‌کنند، مرگ راه می‌افتد توی صحبت‌ها، ناله‌ها و اشک‌ها.

زلزله به یک سالگی نزدیک شده است؛

ما چه کرده‌ایم؛ کارنامه عملکردمان را دست راست می‌گیریم؟

مهر

دادنامه

شماره بایگانی شعبه: ۹۵۰۴۹۱- خواهان: شرکت بوذر جمهر با وکالت آقای سید مهدی حسینی مجد فرزند سید مقتدا و آقای کمال مرادی فرزند ابراهیم همگی به نشانی تهران خیابان ظفر شرقی بعد از بخارا پلاک ۲۱۶ واحد ۵- خواندگان: ۱- سازمان تامین اجتماعی شعبه کاشان به نشانی کاشان خیابان ۲۲ بهمن ۲- دادستان دادسرای عمومی وانقلاب کاشان به نشانی کاشان دادسرای عمومی وانقلاب شهرستان کاشان ۳- اداره امور مالیاتی شهرستان کاشان به نشانی کاشان میدان جهاد ، خواسته: ورشکستگی و اعلام توقف ، گردشکار: دادگاه با بررسی اوراق و محتویات پرونده ختم رسیدگی را اعلام و مبادرت به صدور رای می نماید (رای دادگاه) در خصوص دعوی شرکت بوذر جمهر (سهامی خاص) با وکالت آقایان ۱- سید مهدی حسینی مجد ۲- کمال مرادی به طرفیت ۱- دادستان محترم دادسرای عمومی و انقلاب شهرستان کاشان ۲- اداره امور مالیاتی شهرستان کاشان ۳- سازمان تامین اجتماعی شعبه کاشان به خواسته صدور حکم بر اعلام ورشکستگی شرکت با تعیین تاریخ توقف مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۱ دادگاه با توجه به نظریه کارشناسی کارشناسان انتخابی در امور حسابرسی و راه و ساختمان و برق و ماشین آلات و تاسیسات کارخانجات ثبت شده به شماره ۱۲۳۲- ۱۳۹۶/۶/۱۵ که حسب آن با بررسی انجام شده از صورتهای مالی شرکت خواهان شامل ترازنامه ، سود و زیان انباشته و ارزیابی دارایی های منقول و غیرمنقول و استعلامات انجام شده از بانکها پیرامون وامهای دریافتی و ضمانتهای انجام شده توسط این شرکت و از سازمان امور مالیاتی کاشان و سازمان تامین اجتماعی کاشان و تهران ارزش روز دارایی های شرکت خواهان به میزان ۱۲۰/۹۶۳/۵۲۸/۱۴۴ ریال از تاریخ ۱۳۹۳/۱/۱ قادر به قادر به پوشش کل بدهی های این شرکت برابر با مبلغ ۱۹۱/۱۹۹/۶۳۲/۳۹۳ ریال نبوده و در این تاریخ شرکت خواهان به حالت توقف درآمده است و این نظریه علیرغم ابلاغ مراتب وصول آن به وکلای شرکت خواهان و خواندگان در فرجه قانونی مصون از ایراد و اعتراض مانده است و با توجه به عدم ارائه دفاع موثری از ناحیه نمایندگان حقوقی خواندگان ردیفهای دوم و سوم که در جلسه دادرسی مورخ ۱۳۹۵/۸/۲۹ این شعبه حضور یافته اند و عدم ارائه دلیل اثباتی از سوی این خواندگان دائر به عدم ایجاد وقفه در پرداخت دیون شرکت خواهان در این مرحله از دادرسی دعوی مطروحه را با لحاظ تاریخ توقف اعلامی کارشناس حسابرسی منتخب وارد و ثابت تشخیص داده و مستندا به مواد ۱۲۵۷و۱۲۸۴و۱۳۲۱ قانون مدنی و مواد ۴۱۲و۴۱۶و۴۱۸و۴۲۳و۴۲۷و۴۳۳و۴۳۸و۴۴۰ قانون تجارت و مواد ۱۹۴و۱۹۸و۲۵۷ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی ضمن صدور حکم بر بطلان دعوی شرکت خواهان از تاریخ ۱۳۹۲/۱۱/۱ تا پایان سال ۱۳۹۲ حکم بر ورشکستگی شرکت مذکور با ا علام تاریخ ۱۳۹۳/۱/۱ به عنوان تاریخ توقف این شرکت را صادر و اعلام می نماید و امر به مهر و موم شدن کلیه اموال منقول و غیر منقول و وجوه نقد و اسناد و دفاتر و نوشتجات متعلق به آن شرکت می کند به نحوی که ان حکم به طور موقت فورا اجرا می شود و عضو ناظر معینه مکلف به نظارت بر اداره امور راجع به ورشکستگی و سرعت جریان آن است و او باید فوری امر مهر و موم آنچه را که سابقا ذکر شده انجام دهد و آن شرکت از تاریخ صدور این حکم از مداخله در تمام اموال خود ممنوع است و مدیر تصفیه معینه در کلیه اختیارات و حقوق مالی شرکت که استفاده از آن موثر در تاریخ دیون او باشد قائم مقام ورشکسته بوده و دادگاه آقایان ۱- شاهپور صلواتی به نشانی کاشان خیابان شهید بهشتی کوچه مهدیه منزل صلواتی با شماره تلفن همراه ۰۹۱۳۱۶۱۲۰۷۶ - ۲- حمزه محبوبی که به ترتیب کارشناس رسمی دادگستری در رشته امور حسابرسی و دادورز واحد اجرای احکام مدنی دادگستری شهرستان کاشان هستند را به ترتیب به عنوان و سمت مدیر تصفیه و عضو ناظر شرکت ورشکسته خواهان تعیین می کند رای صادره حضوری و ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ قابل تجدیدنظر در دادگاههای محترم تجدیدنظر استان اصفهان می باشد.

رئیس شعبه سوم دادگاه عمومی حقوقی کاشان

رونوشت آگهی حصر وراثت

خانم لیلا عرشی نیاسر به شناسنامه شماره ۵۳ به شرح دادخواست به کلاسه ۶۸۴/۹۷ از این شورا درخواست گواهی حصر وراثت نموده و چنین توضیح داده که شادروان ماشااله عرشی نیاسر بشماره شناسنامه ۶۷ در تاریخ ۹۷/۵/۲ در اقامتگاه دائمی خود بدرود زندگی گفته ورثه حین‌الفوت آن مرحوم منحصر است به: ۱- محمدرضا عرشی فرزند ماشااله به ش ش ۲۱۷ - ۲- معصومه عرشی نیاسر فرزند ماشااله به ش ش ۱۸۴۸ -۳- هادی عرشی فرزند ماشااله به ش ش ۲۰۶۹ -۴- رویا عرشی نیاسر فرزند ماشااله به ش ش ۴۲ -۵- مرتضی عرشی نیاسر فرزند ماشااله به ش ش ۲۸۷ -۶- صدیقه عرشی نیاسر فرزند ماشااله به ش ش ۱۶ -۷- مهدی عرشی فرزند ماشااله به ش ش ۹۵ -۸- لیلا عرشی نیاسر فرزند ماشااله به ش ش ۵۳ -۹- علی محمد عرشی نیاسر فرزند ماشااله به ش ش ۵۳۷ -۱۰- روح اله عرشی فرزند ماشااله به ش ش ۲۱ -۱۱- حسین عرشی فرزند ماشااله به ش ش ۵۰ -۱۲- فرهنگ رسپینا فرزند مندعلی به ش ش ۷۳۳ همسر . اینک با انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را در یک نوبت و یک مرتبه آگهی می‌نماید تا هرکسی اعتراضی دارد و یا وصیتنامه از متوفی /متوفیه نزد او باشد از تاریخ نشر آگهی ظرف یک ماه به شورا تقدیم دارد والا گواهی صادر خواهد شد.

قاضی شعبه ششم شورای حل اختلاف کاشان

آگهی ابلاغ وقت رسیدگی و دادخواست و ضمائم به آقای / خانم رضا رحمانی فرزند عیدی محمد

خواهان خانم مینا جعفریان حسین نژاد دادخواستی به طرفیت خوانده آقای رضا رحمانی به خواسته مطالبه مهریه مطرح که به این شعبه ارجاع و به شماره پرونده کلاسه ۹۷۰۹۹۸۶۳۱۰۷۰۰۱۵۱ شعبه ۷ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان آبادان ثبت و وقت رسیدگی مورخ ۱۳۹۷/۷/۲۵ ساعت ۱۱/۰۰ تعیین که حسب دستور دادگاه طبق موضوع ماده ۷۳ قانون آئین دادرسی مدنی به علت مجهول المکان بودن خوانده و در خواست خواهان مراتب یک نوبت در یکی ازجراید کثیرالانتشار آگهی می گردد تا خوانده ظرف یک ماه پس از تاریخ انتشار آگهی به دفتر دادگاه مراجعه و ضمن اعلام نشانی کامل خود نسخه ثانی دادخواست و ضمائم را دریافت و در وقت مقرر فوق جهت رسیدگی در دادگاه حاضر گردد.

منشی دادگاه حقوقی شعبه ۷ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان آبادان

سازمان پارکها و فضای سبز شهرداری کاشان

سازمان پارکها و فضای سبز شهرداری کاشان

نوبت دوم

آگهی مزایده عمومی شماره ۹۷/۴ (مرحله اول)

سازمان پارکها و فضای سبز شهرداری کاشان در نظر دارد یک قطعه زمین واقع در حاشیه بلوار خلیج فارس جهت احداث گلخانه به صورت اجاره به متقاضیان واجد شرایط بر اساس اسناد و مدارک مزایده و شرح خدمات قرارداد واگذار نماید.جهت دریافت اسناد حداکثر تا تاریخ ۹۷/۶/۴ به سازمان پارکها و فضای سبز شهرداری مراجعه نمایید.ضمنا مهلت قبول پیشنهادات حداکثر تا تاریخ ۹۷/۶/۶ و بازگشایی پاکات در مورخ ۹۷/۶/۷ می باشد.

کلیه هزینه های چاپ آگهی به عهده برنده مزایده می باشد.

آدرس: بلوار شهدا - سازمان پارک ها و فضای سبز ۵۵۴۵۰۵۰۳

حمیدرضا ممیز - مدیرعامل سازمان

آگهی ابلاغ وقت رسیدگی به آقای / خانم ذبیح اله محفر فرزند

خواهان آقای سعید فرجی دادخواستی به طرفیت خوانده آقای ذبیح اللّه محفر فرزند به خواسته اثبات مالکیت مطرح که به این شعبه ارجاع و به شماره پرونده کلاسه ۹۷۰۹۹۸۷۴۱۰۳۰۰۲۶۶ شعبه ۳ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان یاسوج ثبت و وقت رسیدگی مورخ ۱۳۹۷/۷/۹ ساعت ۱۲/۳۰ تعیین که حسب دستور دادگاه طبق موضوع ماده ۷۳ قانون آئین دادرسی مدنی به علت مجهول المکان بودن خوانده و درخواست خواهان مراتب یک نوبت در یکی از جراید کثیرالانتشار آگهی می گردد تا خوانده ظرف یک ماه پس از تاریخ انتشار آگهی به دفتر دادگاه مراجعه و ضمن اعلام نشانی کامل خود نسخه ثانی دادخواست و ضمائم را دریافت و در وقت مقرر فوق جهت رسیدگی در دادگاه حاضر گردد.

متصدی امور دفتری دادگاه شعبه ۳ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان یاسوج

آگهی ابلاغ دادنامه

با عنایت به اینکه آقای عبدالکریم سارانی فرزند ملک فاقد مشخصات بیشتر در پرونده کلاسه ۹۰۰۹۹۸۷۴۲۲۸۰۱۰۳۹ به اتهام نگهداری و معاونت در حمل میزان ۴۱۵ کیلوگرم مواد مخدر از نوع تریاک به موجب دادنامه حضوری شماره ۱۷۰۰۵۵۲ مورخ ۱۳۹۷/۵/۱۶ حکم بر برائت نامبرده صادر گردیده است مراتب جهت ابلاغ به نامبرده اعلام میگردد رای صادره ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل فرجامخواهی در دیوان عالی کشور می باشد.

مدیر دفتر دادگاه کیفری شعبه دادگاه انقلاب اسلامی شهرستان یاسوج

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

برابر رای شماره ۱۳۹۷۶۰۳۲۶۰۰۵۰۰۰۲۳۷- مورخ ۱۳۹۷/۵/۱۱ هیات اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک نهاوند تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی هوشنگ دکامئی فرزند جمال بشماره شناسنامه ۲۹۳ و به شماره ملی ۳۹۶۰۳۰۹۴۱۴ صادره از نهاوند در ششدانگ یک قطعه زمین مزروعی آبیزار به مساحت ۶۱۱۳۰/۲۸ مترمربع قسمتی از پلاک - فرعی از ۷۳ اصلی بخش ۳ ثبت نهاوند واقع در روستای لیلاس بالای تپه معروف به زمین های چم بالا حقوق ارتفاقی ندارد خریداری از مالک رسمی مصطفی ساسانی و غیره تصرفات مالکانه متقاضی نسبت به مورد تقاضا محرز گردیده است لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. ملاحضات: مورد ثبت با حق آبه طبق قانون توزیع عادلانه آب از نهر دار سیراب و بالاجوب می باشد. تاریخ انتشار نوبت اول: یکشنبه ۱۳۹۷/۵/۲۸ - تاریخ انتشار نوبت دوم: دوشنبه ۱۳۹۷/۶/۱۲ - م الف/ ۱۰۰

رئیس اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان نهاوند

دادنامه

پرونده کلاسه ۹۵/۴۱۸ شعبه اول شورای حل اختلاف شهرستان دیلم تصمیم نهایی شماره ۹۶/۲۸۲ خواهان آقای کامران اکبری فرزند اله کرم خوانده آقای محمدرضا پیکانی فرزند خلیل خواسته مطالبه وجه ۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال گردشکار خواهان دادخواستی به خواسته فوق به طرفیت خوانده بالا تقدیم داشته که پس از ارجاع به این شعبه و ثبت به کلاسه فوق و جری تشریفات قانونی در وقت مقرر شورا بتصدی امضا کنندگان زیر تشکیل است و با توجه به محتویات پرونده ختم رسیدگی اعلام و به شرح زیر مبادرت به صدور رای می نماید رای قاضی شورا در خصوص دادخواست آقای کامران اکبری بطرفیت محمدرضا پیکانی بخواسته مطالبه وجه مبلغ ۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰ و مطالبه خسارت دادرسی و خسارت تاخیر و تادیه با توجه به دعوت از خوانده و عدم حضور ایشان در جلسه دادرسی شورا و اینکه مدرک و دلیلی که برائت ذمه خود باشد اقامه ننموده و شهود ارائه شده از سوی خواهان ۱- سید مصطفی فاطمی فرزند سید احمد ۲- علی بوعلی فرزند مشکعلی علیهذا قاضی شورا مستندا به مواد ۱۹۸و۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۲ و بند الف ماده ۲۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی حکم بر محکومیت خوانده به پرداخت مبلغ ۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال بابت اصل خواسته و پرداخت هزینه دادرسی و خسارت تاخیر و تادیه طبق تادیه طبق شاخص بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران از تاریخ تقدیم دادخواست تا اجرای حکم در حق خواهان صادر و اعلام می دارد رای صادره غیابی و ظرف مدت ۲۰ روز پس از ابلاغ قابل واخواهی در همین شعبه و پس از انقضای مهلت ظرف مدت ۲۰ روز قابل تجدیدنظر خواهی در دادگاه عمومی شهرستان دیلم می باشد. م الف/۱۳۲

قاضی شعبه ۱ شورای حل اختلاف شهرستان دیلم

آگهی وقت رسیدگی

در اجرای ماده ۱۸۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۷۸/۶/۲۶ به آقای فریبرز فیضی که در پرونده کلاسه ۹۴۰۹۹۸۸۳۱۵۷۰۰۰۴۰ به اتهام کلاهبرداری تحت تعقیب می باشد ابلاغ می گردد که در وقت رسیدگی مورخ ۹۷/۶/۲۶ راس ساعت ۱۰/۳۰ صبح با در دست داشتن شماره پرونده مذکور خود را در موعد مقرر به دادگاه معرفی نماید در صورت عدم حضور دادگاه غیابا اتخاذ تصمیم می نماید. م الف/۷۳۲

رئیس شعبه ۱۰۵ دادگاه کیفری دو شهرستان کرمانشاه

متن آگهی

با توجه به اینکه شاکی بهرام عباس نیا شکایتی دایر بر کلاهبرداری از طریق فروش مال غیر موضوع سه دانگ منزل مسکونی علیه آقای علی فرهمندیان فرزند قدرت اله تقدیم دادسرای عمومی وانقلاب کنگاور نموده که پرونده جهت رسیدگی به شعبه بازپرسی دادسرا ارجاع که به کلاسه ۹۶۱۱۰۳ ثبت گردیده لذا بنا به درخواست شاکی پرونده و به جهت مجهول المکان بودن متهم و حسب مواد ۱۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری مراتب یک نوبت در یکی از جراید کثیرالانتشار محلی یا کشوری آگهی شود تا متهم ظرف مهلت یکماه از تاریخ انتشار جهت رسیدگی در این شعبه حاضر گردد.

بازپرس دادسرای عمومی وانقلاب کنگاور